

بررسی انتقادی جنس‌انگاری جوهر در حکمت صدرایی

موسی ملایری^۱

فاطمه مرتجی^۲

چکیده

مقاله حاضر به بررسی این مسأله می‌پردازد که آیا مفهوم جوهر، جنس و مقوم انواع جوهری است یا آنکه مفهومی انتزاعی و غیر ماهوی است؟ غالب حکیمان مسلمان از جنسیت جوهر دفاع کرده‌اند و تعداد اندکی که فخر رازی در صدر آنهاست قائلند که جوهر جنس و مقوم انواع جوهری نیست. ملاصدرا مدافع جنس بودن جوهر است و ادله منکرین را به نحو گسترده مورد نقد قرار داده است. در این نوشته نخست اهم ادله منکرین جنسیت جوهر را گزارش می‌کنیم. سپس نقدهای صدرای بر یکایک آنها را مورد بررسی قرار داده و نشان خواهیم داد که نقدهای حکیم نه تنها از قوت آن ادله نکاسته، بلکه در جای جای، ناخواسته مدعای منکرین را تقویت نموده است. در گام بعد دو دلیل بر اثبات جنسیت جوهر - یکی از صدرای و دیگری از علامه طباطبایی - گزارش شده آنگاه مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته‌اند، در نهایت بیان شده است که نظریه جنس بودن جوهر هیچ دلیل مستحکمی ندارد. حال آنکه بر نفی جنسیت جوهر ادله قابل اعتنایی وجود دارد. در پایان به این نکته پرداخته‌ایم که نفی جنسیت جوهر پیامدهای فلسفی مثبتی خواهد داشت که سه مورد از آنها را مورد بررسی قرار داده‌ایم: الف - مقوله بندی جدید از جواهر. ب - رفع ابهام از جوهریت نفس وسایر بسائط. ج - رفع ابهام از جوهریت واجب تعالی.

کلمات کلیدی: جنس‌انگاری جوهر، ادله جنسیت جوهر، جوهریت بسائط، جوهریت واجب تعالی، تغییر عدد مقولات عشر.

^۱ - دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، تهران، ایران، نویسنده مسئول

malayeri50@yahoo.com

Mortaji.fa@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۲۲

^۲ - دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۰۱

۱- مقدمه

این آموزه از ابن سینا به بعد بین فیلسوفان مسلمان رواج یافته است که ماهیات ممکنه یا جوهرند یا عرض. اعراض نه مقوله اند و جوهر خود، یک مقوله است. لذا در مجموع، ماهیات در ده مقوله طبقه بندی می‌شوند. آنگاه همان‌طور که هر یک از مقولات نه گانه عرضی انواعی دارند، جوهر نیز به مثابه یک جنس عالی انواعی خواهد داشت. اینکه جوهر به عنوان جنس انواع جوهری تلقی شود، مفهومی ندارد الا اینکه جوهر مقوم ماهیت آنها، و به تعبیری جنس آنها و به دیگر بیان، جزء ذاتی آنها خواهد بود و هر یک از انواع جوهری به واسطه فصلی از یکدیگر متمایزند. لذا می‌توان گفت انواع جوهری در ذهن مرکب از جنس و فصل و در خارج مرکب از ماده و صورتند. این اندیشه بعدها توسط فخر رازی به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. او ادله متعددی بر نفی جنسیت جوهر اقامه کرده است. او معتقد است جوهر همانند عرض از لوازم مقولات جوهری است. لذا نه جنس آنهاست و نه در حدشان داخل است، بلکه مفهومی است سلبی و انتزاعی که مبین نحوه تحقق جواهر است. کما اینکه عرض حاکی از نحوه تحقق اعراض است. دیدگاه فخر، برغم قوت و متانتی که داشته پس از او مورد قبول حکیمان قرار نگرفته است. صدرا از جمله حکیمانی است که در این مسأله سرسختانه با فخر به مخالفت پرداخته است. و تمام قد از آموزه جنسیت جوهر نسبت به انواع جوهری دفاع کرده است. اما چنانکه خواهیم دید این دفاعیه در مواضع متعدد، او را با تکلف و دشواری روبرو کرده است. از میان نو صدرائیان، علامه طباطبایی نیز از جنسیت جوهر دفاع کرده و بر آن برهان اقامه می‌کند. اما برخی از شاگردان بی واسطه و با واسطه ایشان از این نظریه اعراض کرده اند. گو اینکه به نظر می‌رسد امروزه بین نو صدرائیان نظریه غالب نفی جنسیت جوهر است. ما در این مقاله نخست ادله مخالفان جنسیت جوهر را گزارش کرده و مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

پرسش اساسی این نوشتار آن است که از میان دو نظریه مورد بحث، کدامیک موجه تر است و انگاره این مقاله آنست که نظریه جنسیت جوهر مقبول نیست. زیرا پذیرش آن حکیمان را با پارادوکس‌های آشکاری روبرو می‌کند. در مقابل، نفی جنسیت جوهر، و اینکه جوهر مفهومی غیر ماهوی و منتزع از نحوه وجود انواع جوهری است، نه تنها پارادوکس‌ها را می‌گشاید، بلکه نتایج مثبتی به بار خواهد آورد که سه مورد از آنها مورد بررسی قرار خواهد گرفت. از حیث پیشینه این پژوهش، در حد اطلاع نگارندگان مقاله، یا اثر مستقلی در این باب نگاشته نشده، اگر چه این نزاع به صراحت در دل منابع فلسفی آمده است. با این مقدمه اکنون به تفصیل مطالب می‌پردازیم.

۲- منکران جنسیت جوهر

صدرالمتألهین در جلد چهارم /سفار فصل مبسوطی رابه این مسأله اختصاص داده است که: «آیا حمل معنای جوهر بر انواع ذیل آن حمل یک مفهوم جنسی است یا نه؟» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۲۴) شاکله این فصل، به فصل چهارم از بخش جواهر و اعراض از مباحث /المشرفیه فخر رازی ناظر است. فخر در آنجا پس از ذکر مدعای حکما بر جنسیت جوهر، در مجموع، نه دلیل در نفی آن آورده است. صدرا نیز همه ادله نه گانه را یک به یک گزارش نموده و مورد نقد قرار داده است.

۳- ادله منکرین جنسیت جوهر

نخست از بین ادله مذکور با حذف مکررات و ادله ضعیف تر، سه مورد را که استحکام منطقی بیشتری دارند گزارش می‌کنیم، سپس پاسخ صدرا به آنها را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم.

۳-۱- دلیل اول

تقریر دلیل اول بدین صورت است که اگر جوهر جنس باشد، مقوم انواع جوهری است.^۱ در نتیجه هر یک از انواع جوهری مرکب خواهند بود از جوهر به عنوان جنس و یک فصل که ما به الامتیاز آنها خواهد بود. حال آنکه حکیمان معتقدند که عقل و نفس بسیط هستند.^۲ قول به بساطت نفس از یک سو و ترکیب آن از سوی دیگر تناقض است. قول به بساطت و مرکب بودن عقل علاوه بر اینکه خود، متناقض است تالی فاسد دیگری نیز دارد. چه، در این صورت قاعده الواحد نیز با دشواری روبرو می‌شود. اگر عقول مرکب باشند عقل اول نیز مرکب خواهد بود و اگر عقل اول مرکب باشد، از واحد بیش از واحد صادر شده است. (رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۲)

۳-۲- پاسخ صدرا

حکیم ما در بررسی این استدلال پاسخ خویش را فقط به عقل معطوف نموده است و از نفس سخن نگفته است. ابتدا تأکید می‌کند که عقل اول، ذاتی بسیط است و صدورش از ذات احدی با مشکلی مواجه نیست. در گام دوم تصدیق می‌کند برغم بساطت عقول می‌توان از ترکیب عقلی آنها نیز سخن گفت. چه، عقل ما قادر است حتی از بسائط، مابه الاشتراک به عنوان جنس، و ما به الامتیاز به عنوان فصل انتزاع نماید. آنگاه می‌تواند بنا بر اینکه صورت شریک علت فاعلی در جعل ماده است، از تقدم تأثیر جاعل در ایجاد صورت نسبت به ماده نیز سخن بگوید.^۳ به این

بیان که صورتِ عقل که امری بسیط است بی واسطه از واحد صادر شده و ماده آن از واحد با واسطه صادر شده است. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۲۵)

۳-۳- بررسی و ارزیابی

چنان‌که ملاحظه شد صدرا در پاسخ مذکور، هم زمان از دو موضع دفاع کرده است. یکی از بساطت عقل، تا اینکه قاعدهٔ الواحد پایدار بماند و دیگری از ترکیب ذهنی عقل تا اینکه ادعای جنسیت جوهر نسبت به عقول حفظ شود.

باید گفت درست است که این دو مدعا با هم سازگارند. اما آن‌انکه بر جوهریت جنس، نسبت به انواع جوهر اصرار می‌ورزند، بر جنسیت آن در عالم خارج تکیه کند، نه در ذهن؛ والا نزاعشان با مخالفین نزاعی لفظی خواهد بود. به بیان دیگر نزاع بر سر ترکیب خارجی یا بساطت خارجی عقل و نفس است که غیر قابل جمعند. نه بساطت خارجی و ترکیب ذهنی. با این بیان آشکار میشود در بساطت خارجی نمی‌توان از تقدم جعل صورت نسبت به ماده سخن گفت.

از سوی دیگر قول صدرا مبنی بر اینکه جوهر نسبت به انواع جوهری، جنس عقلی و ما به الاشتراک انتزاعی است، عیناً موید مدعای کسانی است که جوهر را جنس انواع جوهری نمی‌دانند. آنها نیز معتقدند که نسبت جوهر به انواع جوهری همانند نسبت عرض است به مقولات عرضی. و به عبارت دیگر مفهوم جوهر همانند عرض، مفهومی عرضی و از لوازم انواع جوهری است و نه مقوم آنها. عین مدعای فخر چنین است: «الاکثرون علی انه {أی الجوهر} محمول علی ما تحته حمل المقوم المقول فی جواب ماهو... ای حمل الجنس علی انواعه. و الاقلون علی انه محمول حمل اللوازم الغیر المقومه. و الحق مع الاقلین.» (رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۲)

علامه طباطبایی نیز با همین چالش روبروست. این حکیم نیز تلویحاً سه مطلب زیر را قابل جمع دانسته است: اولاً عقل، حقیقتی بسیط است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۳۸۰) ثانیاً: عقل از انواع جوهر و جوهر جنس آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۱۶) ثالثاً: انواع بسیط تحت هیچ مقوله ای مندرج نیستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۱۲) اگر چه این مطالب در مواضع مختلف از نه‌پایه آمده‌اند، اما تصدیق همه آنها به معنای قابل جمع دانستن آنهاست. در عین حال روشن است که مدعای دوم مستلزم ترکیب خارجی عقل است. و تنها در صورتی این دعاوی سه‌گانه باهم قابل جمعند که جوهر را جنس عقلی برای عقول تلقی کنیم. در این صورت جوهر حقیقتاً جنس آنها نخواهد بود. همانطور که عرض جنس انواع عرض نیست. در هر صورت مدعای دوم با دو مدعای دیگر سازگار نیست.

۴-۱- دلیل دوم

اگر جوهر جنس انواع جوهری باشد، هر یک محتاج فصل نیز خواهد بود. فصول آنها نیز باید جوهر باشند. زیرا تقوم جوهر به عرض محال است. بنا بر این هر یک از فصول نیز جوهرند. و طبق مدعا جوهر جنس آنهاست. و هر یک به نوبه خود محتاج فصلی دیگرند، و بدین ترتیب سلسله احتیاج هر فصل به فصل دیگر قطع نخواهد شد و تسلسل لازم خواهد آمد. نتیجه اینکه پذیرش جنسیت جوهر نسبت به انواع جوهری مستلزم تسلسل بوده و باطل است. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۳۲؛ رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۴)

این استدلال که طراح آن فخر رازی است، قاطع ترین استدلال بر نفی جنسیت جوهر است. صدرالمتهلین آن را از وجوه مختلف مورد بررسی قرار داده و پنج انتقاد را بر آن وارد می داند. در عین حال بر یک نکته اساسی تکیه میکند و معتقد است همین نکته و محوری راه حل همه اشکالات است. (همان) ما برای پرهیز از تطویل، همان پاسخ محوری را مورد بررسی قرار می دهیم.^۶ حکیم ما در پاسخ استدلال فوق و نیز در پاسخ به اشکالاتی که خود وارد کرده است، بر این نکته انگشت نهاده است که، اگر چه فصول جواهر - نظیر صورت جسمیه که آنرا یکی از انواع پنجگانه جوهر دانسته‌اند - جوهر هستند، اما جوهریت، جزء ذاتی آنها و داخل در حد آنها نیست. به بیان دیگر: فصول جوهری به یک معنی جوهر و به یک معنی جوهر نیستند. برای تقریر این مطلب از نکته ای بهره برده است که در باب ماهیت من حیث هی، گفته می شود. در آنجا حکیمان می گویند: «الماهیه من حیث هی لیست الا هی» هر ماهیت اگر به مقام ذاتش توجه شود، هیچ امری را نمی پذیرد مگر ذاتیات و ذات خود را. و هر چه غیرذات باشد و لو از طرفین نقیض باشد، از آن مرتبه مسلوب است. در عین حال در مقام تحقق چنین نیست. ماهیت در مقام ذات نه موجود است و نه معدوم، اما در مقام واقع یا موجود است و یا معدوم، صدرا حکایت جوهریت نسبت به فصول جوهری را به همین قیاس تقریر می کند و می نویسد: «در مقام وجود خارجی، فصل جوهر جوهر است اما جوهریت داخل در حد {ذات و ماهیت} آن نیست. این مقدار از اشتراک بین فصول جوهری، مستلزم آن نیست که هر یک محتاج فصلی باشند تا ما به الامتیاز هر یک از دیگری شود.» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۳۳)^۷ زیرا هر یک بسیط هستند و به تمام ذات با یکدیگر متفاوتند و بدین ترتیب قاعده ای بدست می آید که: «فصل الجواهر لیست بجواهر»

۴-۲- ارزیابی و نقد

برای ارزیابی پاسخ صدرالمتهلین کافی است یکبار دیگر به خاطر بیاوریم که مدعای صدرا و دیگر همفکران او، که قائل به جنسیت جوهرند چیزی نیست الا اینکه جوهر جنس انواع جوهری است

و روشن است که جنس داخل در ذات نوع و مأخوذ در حد آن خواهد بود. و مدعای منکرین آنست که اگر چه جوهر وصف مشترک انواع جوهری است؛ اما همانند مفهوم عرض نسبت به مقولات عرضی ذاتی آنها نیست.

بدین ترتیب می‌بینیم که پاسخ صدرا چیزی جز تسلیم به نتیجه سخن مخالفین و قبول استدلال فخر نیست. حکیم ما پذیرفت که جوهریت مقوم فصول جوهری و داخل در حد آنها نیست، و معنای این کلام آن است که جنس آنها نخواهد بود. بنا بر این حملش به انواع جوهری از قبیل حمل مفاهیم خارج و لازم ذات است. لذا می‌توان گفت هیچ ماهیتی من حیث هی جوهر یا عرض نیست، اما در مقام تحقق، همرماهیت یا در موضوع است و یا در موضوع نیست و به عبارتی یا جوهر است یا عرض و این دو وصف از اوصاف مقام تحقق ماهیاتند نه از اوصاف ذات ماهیت.

۵-۱- دلیل سوم

در این دلیل که آنرا به عنوان آخرین دلیل مورد بررسی قرار خواهیم داد، نخست بر این تکیه می‌شود که جوهریت، جنس انواع جوهری بسیط نیست. سپس از همین حکم نتیجه می‌گیرند که به همین دلیل جنس انواع مرکب نیز نخواهد بود. تقریر دلیل چنین است: انواع جوهری یا بسیطند و یا مرکب. جوهریت برای انواع بسیط جنس نیست و الا محتاج فصل خواهند بود و هر یک مرکب از جنس و فصل خواهند شد. بنا بر این بسائط جوهری اگر چه جوهرند، اما جوهریت مبین نحوه تحقق آنهاست. همین حکم در باب جواهر مرکب نیز صادق است، جوهر نسبت به آنها نیز جنس نخواهد بود. زیرا مرکبات جوهری به بسائط منحل می‌شوند. آن اجزاء بسیط نمی‌توانند عرض باشند، چه؛ عرض نمی‌تواند جزء جوهر باشد و تقوم جوهر به عرض محال است. بنا بر این هر یک از اجزاء جوهر خود جوهرند، و بنابر حکم قبل جوهریت جنس بسائط نیست، نتیجه اینکه اگر جوهریت جنس بسائط نیست، جنس انواع مرکب نیز نخواهد بود. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۴۱؛ رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۵) در این استدلال این مقدمه نیز منطوقی است که حکم کل یک مرکب با حکم اجزاء آن متفاوت نخواهد بود.

۵-۲- پاسخ ملاصدرا

چنان‌که ملاحظه شد مدعای استدلال دو چیز بود. اولاً جوهر نسبت به بسائط جوهری جنس نیست. ثانیاً نسبت به اجزای مرکبات جوهری، و بالتبع نسبت به مرکبات جوهری نیز جنس نخواهد بود. بخش اول استدلال در استدلالهای قبل نیز به نوعی آمد و پاسخ صدرا به آن را در بندهای

قبل شنیدیم و تکرار نمی‌کنیم. اما در باب بخش دوم استدلال، غیر از یک پاسخ نقضی، پاسخ حلی خود را به این بیان عرضه می‌کند. در باب اجزای مرکبات جوهری دو فرض مطرح است.^۸ یکی اینکه به کلی و به هیچ معنی جوهر نیستند. دیگر اینکه جوهریت بر آنها صادق است اما ذاتی آنها نیست و بمثابه نوع، مندرج تحت مقوله جوهر نیستند. مختار صدرا فرض دوم است. بر این اساس جوهریت نسبت به اجزای مرکبات جوهری مقوم نیست، لذا آنها جنس نخواهد بود. در نتیجه حمل جوهریت بر آنها به نحو عرضی خارج و لازم ذات است. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۴۲)

۵-۳- ارزیابی

چنان‌که بر خواننده مدقق پوشیده نیست، این پاسخ نیز سراسر مدعای مخالفین را تأیید می‌کند. آنها نیز ادعایی ندارند الا اینکه جوهریت، نه نسبت به بسائط جوهری جنس است و نه نسبت به مرکبات جوهری. و صدرا نیز در همین رای را پذیرفته است. تا اینجا ادله منکرین را بررسی کردیم و نقدهای صدرا بر آنها را شنیدیم. صدرا، این ادله را در *سفر* تحت عنوان «ظنون و ازاحات» آورده است. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۳۱) و بدین ترتیب آنها را گمانها و خیالات باطلی می‌داند که فقط ازاحه لازم دارند؛ اما چنانکه دیدیم هیچ‌یک از پاسخها قانع‌کننده نبودند؛ بلکه تلویحاً و حتی تصریحاً نظریه منکرین را تأیید می‌کردند به گمان نگارنده نقدها چیزی از قوت ادله نکاست. اکنون باید دید ادله قائلین چیست؟

۶-۱- ادله قائلین به جنسیت جوهر

در مجموع آنچه تا اینجا گفته شد، جنبه سلبی کلام صدر المتألهین بود. اکنون به جنبه ایجابی بحث نظر کنیم و از ادله اثباتی صدرا بر جنسیت جوهر جستجو کنیم. برغم آنکه جنبه سلبی بحث در *سفر* خیلی گسترده است، جنبه ایجابی آن نه تنها در آثار صدرا حتی در آثار پیشینیان، گویی مورد توجه قرار نگرفته. تا اینکه فخر می‌نویسد مثبتین جنسیت جوهر برهانی ندارند. (فخر رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۶) در *سفر* برای این بخش فصلی اختصاص داده نشده و حتی عنوانی مبنی بر دلیل بر جنسیت جوهر یافت نمی‌شود. در عین حال در ضمن چالش‌هایش با فخر رازی و نقد ادله او، برهانی به تقریر زیر قابل استنباط است:

جوهریت با صرف‌نظر از هر امر خارجی بمثابه وصف مشترکی بر انواع جوهری لزوماً صادق است. صدق این وصف از دو حال خارج نیست یا جنس آنها است و یا مفهومی خارج از ذات و لازم آنها. شق دوم محال است. زیرا در این صورت ذوات جوهری ماهیاتی به تمام ذات متباین خواهند بود،

و انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباین بما هو متباین محال است. بنا بر این باقی می‌ماند که جوهریت جنس مشترک ماهیات جوهری است. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۴۰)

آشکار است که این استدلال بغایت ضعیف است. علامه طباطبایی - که خود از مدافعین جنسیت جوهر است - در نقد این استدلال اظهار می‌دارد: اگر چه انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباین بما هو متباین محال است، اما انواع جوهر چنین تباینی ندارند. آنها در این خصیصه که «در موضوع» نیستند مشترکند. بنا بر این مفهوم جوهریت از جهت اشتراک آنها بدست آمده است. علامه در ادامه و برای تکمیل نقد خود عبارت مهمی دارند که بر خلاف مبنای خودشان بطلانی است بر نظریه جنسیت جوهر. ایشان می‌نویسند: «وصف مذکور [در موضوع نبودن] معنایی است که از سنخ وجود انواع جوهری انتزاع شده است و نه از ماهیت آنها، کما اینکه در موضوع بودن، نسبت به مقولات نه گانه عرضی، منتزاع از سنخ وجود جمیع اعراض است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۱۶)^۹ علامه برغم این عبارت روشن و رهیافت درست در سطور دیگر بر جنسیت جوهر استدلال می‌کند.

۶-۲- در تتبع ما غیر از برهان فوق، دلیلی دیگر بر جنسیت جوهر در آثار صدرای یافت نشد. اما علامه طباطبایی در *نهایه الحکمه* ضمن نقد برهان مذکور خود برهانی نو به این بیان اقامه کرده است: «جوهر، جنس ماهیات نوعیه جوهری، مقوم و ماخوذ در حد آنهاست. زیرا احتیاج ماهیات عرضی به موضوعی که خود مستغنی از آنهاست مستلزم آنست که ماهیتی وجود داشته باشد که ذاتا موضوع اعراض و مستغنی از آنها باشد. والا [اگر هر ما بالعرضی به ما بالذات منتهی نشود] سلسله افتقار، بی نهایت ادامه پیدا می‌کند، در این صورت هیچ ماهیتی تقرر پیدا نخواهد کرد.»^{۱۰} (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۱۶)

اگر قرار باشد هویت این استدلال به خوبی خود را نشان بدهد باید تمام مقدمات منطوقی در آن استخراج شوند. بدین منظور در تعلیقه‌های *نهایه*، مقدمات منطوقی استدلال بالا به نحو استادانه بدین صورت تنظیم شده اند.

الف- اعراض موجودند.

ب- هر عرض به مقتضای تعریف، محتاج موضوعی است که خود مستغنی از عرض است.

ج- محال است که سلسله احتیاج به موضوع، به بی نهایت برسد.

د- پس قطعاً جوهری وجود دارد که جوهریت (در موضوع نبودن) ذاتی آن است.

ه- آنچه جوهریت ذاتی آن است، جوهریت مقوم آن است.

نتیجه: پس اعراض موضوعی دارند که جوهریت ذاتی آنست. و چون وصف جوهریت مشترک میان انواع جوهری است، فصل آن ها نخواهد بود و اگر فصل نبود لا محاله جنس آنها است. (فیاضی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۴۹)

اما این استدلال علامه نیز در اثبات مدعا کامیاب نیست و در همان تعلیقه به درستی مورد نقد قرار گرفته. چه، این استدلال در نهایت مثبت وجود جوهر است و نه مثبت جنسیت جوهر نسبت به انواع جوهری. خطای استدلال در آن است که بین دو معنای ذاتی خلط شده. ذاتی در مقدمه «د» به معنای لازم هویت و در مقدمه «ه» و نیز در نتیجه به معنای جزء ماهیت است. در مقدمه «د» گفته می شود اعراض محتاج موضوعی هستند که قائم به ذات خود باشد نه قائم به غیر. و از قیام به ذات، به ذاتی تعبیر شده است و مقصود آن است که جوهر به هویت و ذات خود متکی است؛ والا تسلسل لازم خواهد آمد. ولی در مقدمه «ه» ذاتی به معنای جزء مقوم ذات است. این نقد درست و سنجیده است. در نهایت ناقد می نویسد: «حق آن است که دلیل مذکور وجود جوهر را در خارج اثبات می کند نه جنسیت جوهر را نسبت به انواع جوهری.» (همان، ص ۳۵۰)

و یکی دیگر از شاگردان ایشان در مقام رد استدلال فوق الذکر استاد می نویسد: «قیام عرض به موضوع مستلزم امری است که خود محتاج موضوع نباشد [و به عبارتی جوهر باشد] اما مستلزم آن نیست که جوهریت جنس جواهر گردد. بلکه کافی است عقل از موضوع عرض مفهوم جوهریت را انتزاع کند. به تعبیر دیگر کافی است که جوهریت به معنای باب برهان، ذاتی جوهر باشد ... نه آنکه ذاتی باب ایساغوجی به شمار آید.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۷)

بدین ترتیب می بینیم قائلان به جنسیت جوهر، نه در مقام نقد ادله منکرین توفیقی داشته اند و نه در مقام استدلال بر مدعای خویش. به همین دلیل است که برخی نو صدرائیان از این نظریه عدول کرده اند. به نحوی که به نظر نمی رسد امروزه کسی بتواند دفاع موجهی از نظریه مذکور به عمل آورد. لذا می بینیم شاگردان علامه از آن موضع دست برداشته اند. در حقیق مختوم آمده است: «آنچه تحت مقولات است اولاً ماهوی است. ثانیاً مرکب. لذا امور غیر ماهوی و انواع بسیط جوهری خارج از مقولاتند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۶، صص ۲۵۳-۲۳۶)

۷- نتایج و پیامدهای ماهوی نبودن مفهوم جوهر

تا اینجا به گمان ما این مطلب به اثبات رسید که جوهر جنس انواع جوهری نیست، بلکه چنان که مکرر گفته شد، مفهومی است منتزع از نحوه وجود آنها. اکنون باید دانست این چرخش، نتایج و پیامدهایی به شرح زیر خواهد داشت؛ که البته با تامل و تعمق قابل تکثیرند.

۷-۱- مقوله بندی جدید

بنا بر اینکه مفهوم جوهر نسبت به انواع جوهری همچون عرض نسبت به مقولات عرضی باشد، انواع اولیه جوهر خود، اجناس عالی خواهند بود. بدین ترتیب می‌توان سه مقوله را ذیل مفهوم جوهر جای داد تا عدد مقولات به دوازده برسد.^{۱۱} این مقولات عبارتند از: عقل، نفس و جسم. و بدین ترتیب ماده و صورت از عداد مقولات خارج می‌شوند. توضیح آنکه: هیولی یا ماده اولی بنا بر آنچه سهروردی تقریر کرده و برخی از نو صدرائیان بر آن مصرند،^{۱۲} حقیقتی عینی نیست تا اینکه جزو مقولات به حساب آید. صورت نیز دو دسته‌اند: صورت مجرد و صورت جسمانی مادی. صورت جسمانی از صورت‌های عناصر گرفته تا صورت نباتی (نفوس نباتی) به جسم ملحق می‌شوند و مقوله مستقلی نیستند و اما صورت مجرد همانند نفوس انسانی و نفوس حیوانی - بنا بر اینکه مجرد مثالی باشند - در مقوله نفوس قرار خواهند گرفت.

و بدین ترتیب دو عنوان جوهر و عرض بعنوان مفاهیم عام، جامع جمیع مقولاتند، اما ذاتی، مقوم و جنس هیچیک از انواع تحت مقولات نیستند و به حمل اولی بر آنها حمل نمی‌شوند، بلکه حمل جوهر و عرض بر تمامی انواع مقولی فقط حمل شایع است. البته باید اذعان کرد که پیشنهاد هر گونه مقوله بندی جدید از هستی از مسائل بسیار کلان و پیچیده است. لذا آنچه در اینجا گفته شد محتاج بررسی دقیقتر است.

۷-۲- رفع ابهام از جوهریت نفس و سایر بسائط

اصرار بر جنسیت جوهر نسبت به انواع پنجگانه جوهری از یک سو و تأکید بر بساطت نفس، عقل، ماده و صورت، از سوی دیگر جنس انگاران را با چالشی آشکار مواجه می‌کند. ابن سینا خود متوجه این اشکال بوده است. (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۹) پس از او فخر رازی، به صراحت بر آن انگشت نهاد و از آن دلیلی بر رد جنس انگاری جوهر سامان داد. (فخر رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۴) صدرا نیز آن را پذیرفته است و به صراحت اظهار می‌دارد ماهیات بسیط، بالذات تحت هیچیک از مقولات قرار نمی‌گیرند: «فإن الماهیات البسیطة خارجا و عقلا لیست واقعة فی ذاتها تحت شیء من الأجناس.»^{۱۳} (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۷) اکنون ببینیم صدرا چگونه می‌خواهد با این جمله هم بساطت بسائط را حفظ کند و هم بر جوهر بودن آنها صحه نهد.

نکته در تعبیر «فی ذاتها» در عبارت بالا نهفته است. این تعبیر مبین آن است که برای اندراج ماهیات بسیط ذیل مقوله جوهر دو معنی مفروض است: ۱- اندراج بالذات. به این معنی که جوهر،

جنس، ذاتی و داخل در حد جوهر بسیط باشد و به حمل اولی بر آنها حمل گردد. ۲- اندراج بالعرض، به این معنی که جوهر مفهومی عرضی و خارج از ذات آنها باشد که جز به حمل شایع بر آنها حمل نخواهد شد. اکنون میتوان گفت بسائط به یک معنی جوهر و به معنای دیگر جوهر نیستند. اعتبارات متفاوت است، نفس و سایر بسائط به یک اعتبار جوهرند. زیرا عقل، برغم بساطتشان در می‌یابد که جوهریت بر آنها صادق است. زیرا همین مفهوم را به عنوان جنس آنها تلقی می‌کند. و اما از سوی دیگر، آشکار است که جوهریت جنس حقیقی آنها نیست و به این اعتبار جوهر نیستند. و بدین ترتیب جوهریت جوهر بسیط تبیین می‌گردد.

در مورد این کلام صدرا دو ملاحظه وجود دارد: اولاً اختراع دو معنی برای جوهر و تقسیم جوهر به دو دسته: دسته‌ای که بالذات جوهرند و دسته‌ای که بالعرض جوهرند، تقسیمی است که شق اول آن نه تنها مصداق ندارد؛ بلکه محال است مصداقی داشته باشد؛ چه، جوهریت حاکی از نحوه تحقق شیء است و هرگز داخل در ماهیت هیچ امری نمی‌شود. دلیل روشن مسأله آن است که به اذعان صدرا و سایر حکیمان، از انواع جوهری چهار نوع آن بسیط هستند و بالذات جوهر نخواهند بود. و قسم پنجم یعنی جسم اگر چه مرکب است اما مرکب است از ماده و صورت و نه از جوهر و امری دیگر. لذا جوهر بمنزله جسم، داخل در ذات و حد آن نخواهد بود.^{۱۴} لذا می‌توان به حکمی عام و فراگیر رسید که جوهریت نه تنها برای هیچ‌یک از انواع جوهری اولیه جنس قریب نیست، بلکه برای سایر انواع جوهری نیز جنس بعید محسوب نمی‌شود. اگر هیچ ماهیتی بالذات جوهر نیست، پس صدق جوهریت بر ماهیات فقط یک معنی دارد: و آن معنی این است که هر چه در موضوع نباشد به نحو حقیقی و بدون مجاز جوهر است. چون برای اندراج در مقوله جوهر اندراج بالذاتی (به معنای صدراپی) نداریم، اندراج بالعرضی نیز نخواهیم داشت.

دومین ملاحظه آنست که فرض کنیم راه حل حکیم ما برای رفع تناقض درست باشد. در این صورت پذیرفته‌اند که بسائط جوهری بالذات تحت مقوله جوهر نیستند. و معنای این سخن آنست که جوهریت داخل در ذات آنها نیست. اکنون پرسش آن است که آیا مخالفین جنسیت جوهر مدعایی غیر از این دارند؟ آیا این پذیرش نظریه مقابل نیست؟

۷-۳- رفع ابهام از جوهریت واجب تعالی

ابن سینا خود از مثبتین جنسیت جوهر است. (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۶۳) او بر همین مبنا جوهر را مفهومی ماهوی تلقی کرده. آنگاه بر اساس نظام او چنین استدلالی سامان می‌پذیرد که: هر جوهری دارای ماهیت است، و هر چه دارای ماهیت باشد ممکن الوجود است. و هیچ ممکن

الوجودی واجب الوجود نخواهد بود. نتیجه استدلال این است که واجب تعالی جوهر نیست. بنا براین، نفی جوهریت از حق تعالی متکی بر ماهوی بودن مفهوم جوهر است. او در الهیات شفا در مقام طراحی یک اشکال مقدر بر نظریه خود می‌نویسد: شما اگر چه اطلاق لفظ جوهر را بر واجب تعالی جایز ندانستید، اما نمی‌توانید از اطلاق معنا و مفهوم جوهر بر حق تعالی تحاشی کنید. زیرا شکی نیست که حق تعالی موجودی است لا فی موضوع. اگر جوهر به همین معنا جنس مصادیق خود باشد، جنس واجب تعالی نیز محسوب خواهد شد و مستلزم ترکیب وجود واجبی خواهد بود. حکیم ما برای دفع این نقد محکم، بر آن می‌شود که جوهریت دو معنی دارد. گاه بمعنای «موجود دارای ماهیتی است که جوهر، جنس و مقوم آنست.» و گاه فقط بمعنای «موجود لا فی موضوع» اطلاق می‌شود. معنای دوم جوهر، جنس برای هیچ امری نیست و اطلاق آن بر واجب به این معنی بلا مانع خواهد بود. بنا براین، جوهر دو معنی دارد، یکی از معانی بر واجب قابل اطلاق نیست و معنای دیگر قابل اطلاق است. ابن سینا بر اینکه چرا جوهریت به معنای «موجود لا فی الموضوع» جنس مصادیق خود نیست، استدلال قاطعی به این تقریر اقامه کرده است: جوهر به معنای فوق مرکب از دو جزء است. نخست «موجود» و دیگر «لا فی موضوع» اما روشن است که «موجود» جزء مقوم هیچ ماهیتی نیست. و جزء دیگر آن یعنی «لا فی موضوع» نیز مفهومی سلبی است و امر سلبی نمی‌تواند مقوم هیچ ماهیتی باشد. بنا بر این اگر اجزای این مفهوم هیچیک مقوم نیستند، کل آن نیز مقوم نخواهد بود. (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۴۸)^{۱۵} محصل کلام آن خواهد بود که اطلاق جوهریت، به معنای «موجود لا فی موضوع» بر واجب تعالی معنی ندارد.

ارزیابی

کلام ابن سینا دو بخش دارد. در بخشی پذیرفت که جوهریت به معنای موجود لا فی موضوع بر واجب قابل اطلاق است. این مطلب حقیقتی روشن است که بر قلم این حکیم جاری شده است. اما بخش دیگر کلام او این است که جوهریت به معنای دیگر مفهومی ماهوی و جنس انواع جوهری است. این بخش از کلام او پذیرفتنی نیست و در بندهای قبل به تفصیل مورد نقد قرار گرفت. و بیان شد که جوهر جنس هیچ ماهیتی نیست.

نتیجه کلام این است که واجب تعالی نیز به معنای صحیح جوهریت که پیشتر گفته شد، جوهر است. در عین حال ماهیت نیست. و طبق مقول بند ای که در ۷-۱ آمد، واجب تعالی نیز در زمره عقول خواهد بود. و در این صورت مقولات مذکور منحصر به ماهیات نخواهند بود. زیرا ماهیت به معنای محدود کننده وجود، فقط بر ممکن الوجودها صادق است. اما جوهر به خودی

خود مستلزم چنین محدودیتی نیست. حاصل آنکه توسعه مقولات به نحوی که امور غیر ماهوی را نیز شامل بشود، امری مفید است. زیرا هم واجب تعالی و هم حقایقی مثل نفوس و عقول و صور جوهری - که به ادعای صدرا و سهروردی ماهوی نیستند - را نیز در زمره مقولات قرار می دهد. دخول آنها در زمره مقولات، دست منطق تعریف را برای بررسی و تولید ابزارهای مفهومی در مقام علم حصولی تصویری و تصدیقی به آنها فراهم می کند.

یکی از مهمترین و یا به تعبیری تمام کاری که دانشمندان و نیز فیلسوفان انجام می دهند، طبقه بندی موجودات است. تا بدین وسیله، با سیر از کثرات تبیین نا پذیر به مجموعه های تبیین پذیر برسند و امکانات مفهومی برای توصیف و تبیین پدیده ها فراهم آورند. اینکه دانشمندان فریاد بزنند که مقولات و طبقه بندی های ما گنجایش هستی را ندارد، هنری نیست، بلکه گویی دست کشیدن از وظیفه اساسی علم و خارج کردن برخی پدیده ها از تبیین پذیری و توصیف پذیری است. هنر آن است که مقولات تجدید شوند و توسعه یابند و در نتیجه زمینه های توصیف و تبیین های جدید فراهم گردد. فرار پدیده ها از مقولات علمی، فرار از تیر رس علم و شناخت است و دست کم در فلسفه این نتیجه را خواهد داشت که هر روز حوزه های بیشتری را به عرفان و شهود واگذار کنیم.

مقوله بندی موجودات از آن دسته مباحث هستی شناختی است که اصول و بنیان های مابعدالطبیعی منطق صوری را فراهم می آورد. هر گونه تحول در این ناحیه از وجود شناسی باید از منظر پیامدهای منطقی اش نیز مورد ملاحظه قرار گیرد. چنان که می دانیم، منطق صوری، منطق متکی بر مقولات هستی است. در آنجا گفته می شود حد و برهان تماماً به ماهیات و به عبارتی به مقولات تعلق دارند. «الحد للماهیة و بالماهیة» و نیز «ما لا حد له لا برهان علیه» اصرار بر این قواعد از یک سو و اخراج حقایق هستی از قلمرو مقولات از سوی دیگر، عقب ماندگی منطق از وجود شناسی را بیش از پیش تشدید خواهد کرد. اولاً باید مقولات از حصر مفاهیم ماهوی خارج شوند. ثانیاً مقوله بندی ها، جامع همه حقایق هستی باشد. ثالثاً برای پژوهشهای دقیق در قلمرو امور غیر ماهوی ابزارهای لازم منطقی تأسیس شوند و ابزارهای موجود (مقولات ثانیه در مقام تصور و تعریف و براهین غیر متکی بر ماهیات مثل برهان از طریق تلازم که از ابتکارات علامه طباطبایی است) تقویت شوند.

نتیجه گیری

این مقاله سعی کرد مطالب زیر را تثبیت کند:

اولاً: نقدهای صدر المتألهین بر ادله منکرین جنسیت جوهر نه تنها موجه و مستحکم نیست، بلکه در موارد متعددی به اثبات سخن منکرین منجر شده است.

ثانیاً: نه صدرا و نه هیچیک از جنس‌انگاران جوهر دلیل مستحکمی بر اثبات این مدعا اقامه نکرده‌اند.

ثالثاً: برخی از ادله منکرین جنسیت جوهر از استحکام لازم برای اثبات این نظریه برخوردارند به نحوی که امروزه می‌توان این نظریه را نظریه‌ای موجه تلقی کرد.

پذیرش این نظریه می‌تواند پیامدهایی داشته باشد که از آن جمله عرضه طبقه بندی جدید از مقولات، رفع ابهام از جوهریت واجب تعالی و نیز رفع ابهام از جوهریت و بساطت نفس را می‌توان نام برد.

یادداشت‌ها

- ^۱ حکیمان معتقدند جوهر پنج نوع دارد: عقل، نفس، ماده (هیولای اولی)، صورت جسمیه، و جسم.
- ^۲ اگر چه از میان انواع جوهری، بجز جسم ما بقی یکسره بسیط هستند. اما فخر رازی فقط ترکیب عقل را محور استدلال قرار داده (فخر رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۲) و صدرا در مقام تقریر آن، نفس را نیز افزوده است، ولی باز هم در *سفار*، تالی فاسد مذکور در استدلال فقط بر محور ترکیب عقل تنظیم شده است. عبارت ملاصدرا چنین است: «أنه أی الجوهر ألو کان جنسا لکان العقول و النفوس لاشتراکها مع الأجسام فی الجوهریة غیر بسیط الحقیقة فیکون الصادر الأول عن الواحد الحقیقی کثیرا و به ینهدم قاعدتهم فی امتناع صدور الکثرة عن الذات الأحدیة.» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۲۵)
- ^۳ عین عبارت صدرا چنین است: «الأول أن المعلول الأول بسیط الذات فی الخارج فیصح صدوره الخارجی عن الذات الأحدیة الثانی أنه عند التحلیل و من حیث اعتبار التركيب العقلی یحکم العقل بتقدم الفصل علی الجنس و لا استحالة فی أن یکون تأثیر المؤثر فی الفصل أقدم من تأثیره فی الجنس تقدما عقلیا.» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۲۵)
- ^۴ عین عبارت علامه چنین است: «لما کان الواجب (تعالی) واحدا بسیطا من کل وجه- لا تتسرب الیه جهة کثرة لا عقلیة و لا خارجیة - واجدا لكل کمال وجودی وجدانا تفصیلیا فی عین الاجمال، لا یفیض الوجودا واحدا بسیطا.»
- ^۵ عین عبارت علامه چنین است: «ان الماهیات البسیطة کالفصول الجوهریة مثلا و کالنوع المفرد - ان کان - خارجه عن مقولات.»

^۶ این گفتگو دوصفحه و نیم از متن *سفار* را در بر میگیرد و ذکر آن با جزئیاتش کم فایده و ملال آور است. و صدرا خود در مقام جمع بندی آنها می‌نویسد: «و الحل فی الجمیع ان...» از نظرا و نقد ها همه، با یک پاسخ قابل حل هستند و آن پاسخ این است که جوهر ماخوذ در حد انواع خود نیست. در عین حال یکی از پاسخ‌های صدرا از جنس دیگری است که از پارادایم این گفتگوها خارج است و باید مستقلاً و در نوشته‌ای دیگر بررسی شود و آن این است که فصول، وجود محضند و ماهیت ندارند. لذا تسلسل مذکور پیش نخواهد آمد. در جای خود باید بررسی شود که اولاً مفهوم این کلام چیست؟ ثانیاً آیا مشکلی را می‌گشاید و اینکه آیا از آن چیزی بیش از انتزاعی بودن مفهوم جوهر برای فصول، استفاده می‌شود؟ بررسی این امور خارج از حدود این مقاله است.

^۷ عین عبارت صدرا چنین است: «فصل الجوهر جوهر فی نفس الأمر و إن لم یکن جوهرها فی مرتبة ذاته من حیث هی هی و لا یلزم من ذلك أن یكون هو فی تلك المرتبة عرضاً لما عرفت من جواز خلو بعض مراتب الشئ من ثبوت المتقابلین» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۳۳)

^۸ صدرا فرض سومی را نیز مطرح کرده که قابل حذف است و در پاسخ نقش محوری ندارد.

^۹ عین این عبارت نافع و حقیقت قاطع چنین است: «ان الوصف المذكور، معنی منتزع من سنخ وجود هذه الماهیات الجوهریة لا من الماهیات، كما ان كون الوجود فی الموضوع - هو وصف واحد لازم للمقولات التسع العرضیة - معنی واحد منتزع من سنخ وجود الاعراض جمیعاً.»

^{۱۰} عین عبارت علامه طباطبایی چنین است: «والجوهر جنس لما ینصدق علیه من الماهیات النوعیة، مقوم لها، ماخوذ فی حدودها لان كون الماهیات العرضیة مفترقة فی وجودها الخارجی الی موضوع مستغن عنها ینتلزم وجود ماهیة هی فی ذاتها موضوعة لها مستغنیة عنها، و الا ذهبت سلسلة الافتقار الی غیر النهایة، فلم تقرر ماهیة.» (همان)

^{۱۱} البته اینکه اعراض نه مقوله اند و یا طبق آنچه گفته‌اند کمتر از اینها باشد فعلاً محل بحث این مقاله نیست.

^{۱۲} «ان القوه و الامکان استعدادی مفهوم ینتزع العقل عن حصول شرایط الشئ، قبل تحققه نفسه و لیس امرای عینیاً حتی ینتزع الی محل یحل منه... و علی فرض كونه عرضاً حالاً فی الجسم، امر موجود بالفعل، و لا معنی لقیامه بالقوه المحضة التي لا فعلیة لها.» (مصباح، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۷)

^{۱۳} در شرح هدایه/الاثیریة آمده است: «فإن الماهیات البسیطة خارجاً و عقلاً لیست واقعة فی ذاتها تحت شئ من المقولات.» (ملاصدرا، ۱۴۲۲، ۳۰۵) همچنین در سه رساله فلسفی ملاصدرا می‌نویسد: «فان الماهیات البسیطة خارجاً و عقلاً، لیست واقعة فی ذاتها تحت شئ من عوالی الأجناس.» (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۳۵۶)

^{۱۴} لذا حتی با این تعبیر نیز نمی توان همراهی کرد: «بل ان نوع الجوهر منحصراً فی الجسم، لانه مرکب من الماده و الصورة، فیکون ذا جنس و فصل حقیقه. و اما الاربعه الباقیه فهی بسائط، و لیس للبسیط جنس... ففی الحقیقه جمعوا فی تقسیم الجوهر الی انواعه بین ماهو نوع له حقیقه و هو الجسم، و بین ما لیس نوعاً له الا بالاعتباروهی الاربعه الباقیه.» (فیاضی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۰۸) جسم اگر چه مرکب است اما باز هم بالذات تحت مقوله جوهر نیست. چه، دخول بالذات تحت هر مقوله بمعنای آنست که آن مقوله جنس آن باشد و چنین امری در باب جسم منتفی است.

^{۱۵} عین عبارت شفا چنین است: «و لقاتل أن یقول: إنکم إن تحاشیتم أن تطلقوا علی الأول اسم الجوهر فلستم تتحاشون أن تطلقوا علیه معناه، و ذلك لأنه موجود لا فی موضوع، و هذا المعنی هو الجوهر الذی جنستموه له. فنقول: لیس هذا معنی الجوهر الذی جنسناه، بل معنی ذلك أنه الشئ ذو الماهیة المتقررة الذی وجوده لیس فی موضوع كجسم أو نفس، و الدلیل علی أنه إذا لم یعن بالجوهر هذا لم یکن جنساً البتة، هو أن المدلول علیه بلفظ الموجود لیس یقتضی جنسیته، و السلب الذی یلحق به لا ینزید، علی الوجود إلا نسبة مبیئته؛ و هذا المعنی لیس فیهِ إثبات شئ محصل عد الوجود.» این مطلب با اندکی تفاوت در اشارات نیز آمده است. (شرح اشارات، ج ۳، ص ۶۴)

منابع و مأخذ

- ابن سینا (۱۴۰۴)، الشفاء (الالهیات)، به تصحیح سعید زاید، قم، مکتبه آیه الله المرعشی.
- (۱۴۰۴)، الشفا (البرهان)، به تصحیح ابراهیم مدکور، قم، مکتبه آیه الله المرعشی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۲)، ریح مقنوم، ج ۶، قم، نشر اسرا.
- رازی، فخر الدین (۱۴۱۱)، المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات، ج ۱، قم، نشر بیدار.

- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷)، *نهایه الحکمه*، محقق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- طوسی، نصیر الدین (۱۳۷۵)، *شرح الاشارات و التنبيهات*، قم، نشر البلاغه.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۶)، *نهایه الحکمه (تصحیح و تعلیق نهاییه)*، قم، مرکز انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۳)، *تعلیقہ علی النهایه الحکمه*، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ملاصدرا (۱۳۷۸)، *سه رسائل فلسفی*، به تصحیح جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- (۱۳۸۰)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه*، ج ۲، به تصحیح مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۳)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه*، ج ۴، به تصحیح مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۴۲۲)، *شرح هدیة الاثیریة*، به تصحیح مصطفی فواد دکار، بیروت، موسسه التاريخ العربی.